

مبانی نظری فهم قرآن از نظر علامه طباطبایی (ره) و مقایسه‌ی آن با آرای کلادنیوس، شلایرماخر و هیرش از هرمنوتیکست‌های کلاسیک

محمد مهدی علیمردی**

صغری خیرجوی*

چکیده

قرآن کتاب هدایت و برنامه‌ی زندگی انسان است. فهم صحیح و معتبر آیات قرآن لازم و ضروری است. مقاله‌ی حاضر با رویکرد توصیفی تحلیلی به بررسی مبانی نظریه‌ی تفسیری علامه طباطبایی در خصوص فهم و تفسیر قرآن می‌پردازد تا مبانی نظریه‌ی تفسیری ایشان را آشکار نموده و آن را با آرای برخی هرمنوتیکست‌های کلاسیک مقایسه نماید. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که علامه با توجه به مبانی فهم خود که از بینش قرآنی او ناشی می‌گردد، هرمنوتیک خاصی برای قرآن دارد.

از سوی دیگر، هرمنوتیک کلاسیک به‌رغم تفاوت با نظریه‌ی تفسیری علامه، شباهت‌هایی هم با آن دارد. دانشمندی چون کلادنیوس، شلایرماخر و هیرش، همگی بر نیت و قصد مؤلف در کشف مراد متن اعتقاد داشته‌اند که این امر، نظریات این دانشمندان را به دیدگاه علامه در مقوله‌ی فهم قرآن نزدیک می‌گرداند. از نظر نگارنده، نظریه‌ی «تفسیر قرآن با قرآن» علامه، به‌رغم برخی تفاوت‌ها، با آرای هرمنوتیک کلاسیک شباهت زیادی دارد.

واژگان کلیدی: ۱- قرآن، ۲- علامه طباطبایی، ۳- هرمنوتیک کلاسیک، ۴- کلادنیوس^۱، ۵- شلایرماخر^۲، ۶- هیرش^۳.

۱. مقدمه

تفحص در خصوص فهم صحیح و معتبر قرآن، یکی از دغدغه‌های متفکران مسلمان در

hafez1372@gmail.com

alim536@outlook.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۲۴

* دانشجوی دکتری دین‌پژوهی دانشگاه ادیان و مذاهب قم

** استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۷

هر عصر است. مسأله‌ی فهم و ارائه‌ی بهترین و معتبرترین شیوه‌ی آن در تفسیر قرآن، آثار مثبت زیادی دارد؛ مثلاً از تحمیل نظرات مفسر بر متن قرآن جلوگیری می‌کند. در عصر جدید، مسأله‌ی مبانی فهم قرآن، چالش‌های بسیاری را در حوزه‌ی تفکر اسلامی به وجود آورده است.

در حوزه‌ی تفسیر قرآن به روش سنتی، می‌توان به یک رویکرد مهم در خصوص فهم متن قرآن اشاره کرد. در این رویکرد، متن قرآن به‌عنوان متنی وحیانی، جدای از زمینه‌ها در نظر گرفته می‌شود. این رویکرد بهترین روش تفسیر قرآن را تفسیر آیات به کمک آیات دیگر قرآن می‌داند. روش تفسیر قرآن با قرآن دارای مبانی ویژه‌ای است که ردگیری آن، پژوهشگر را به صدر اسلام می‌رساند. این روش در قرن چهاردهم هجری قمری مورد توجه برخی مفسران، نظیر علامه طباطبایی در میان شیعیان و عبدالکریم خطیب در میان اهل سنت قرار گرفته است.

در خصوص پیشینه و ضرورت پژوهش، باید گفت بحث در مورد روش‌های گوناگون فهم متون مقدس، از بحث‌های بسیار مهم می‌باشد که در طول تاریخ اسلامی همواره مورد توجه مسلمانان بوده و آرا و نظریات گوناگون و شیوه‌های تفسیری متفاوت را به وجود آورده است؛ مثلاً نظریه‌های رایج و سنتی تفسیری در میان عالمان مسلمان که اساس آن، پیش‌فرض‌هایی نسبت به خود قرآن و پیش‌فرض‌هایی در خصوص نحوه‌ی تفسیر آن است. علامه طباطبایی متفکر برجسته‌ی قرآن و مدافع تفسیر سنتی و نظریه‌ی قطعیت معنا، معتقد است که قرآن به‌تنهایی خویش را تفسیر می‌کند. او از روش تفسیر قرآن با قرآن استفاده نموده که قدمتی طولانی دارد. پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی طاهر (ع) از آن بهره برده‌اند و مفسران از طبقه‌ی صحابه و تابعین نیز از روش تفسیری قرآن با قرآن استفاده می‌نموده‌اند. در زمان‌های بعد هم اشخاصی همچون سیدرضی، شیخ طوسی، طبرسی، زمخشری و ابن کثیر در تفاسیر خود از این روش استفاده می‌کرده‌اند (۲، صص: ۲۶۳-۲۶۶). در عصر حاضر تفاسیر زیادی با استفاده از این روش نگاشته شده است. غیر از *المیزان* علامه طباطبایی، *تفسیر القرآن للقرآن* از شیخ عبدالکریم خطیب و نیز *اضواء البیان فی تفسیر القرآن بالقرآن* از شنقیطی (معاصر) نیز با همین روش به تفسیر قرآن پرداخته‌اند. این روش تفسیری، منشأ فطری و عقلایی دارد و همه‌ی مفسران اسلامی آن را قبول کرده‌اند، ولی اولین بار علامه طباطبایی اصول این روش را پی‌ریزی کرده و به‌صورتی قانونمند ارائه نموده است (۵، ص: ۵۷). نگارنده با هدف کشف مبانی نظری هرمنوتیکی علامه طباطبایی در تفسیر قرآن، برخی از آثار ایشان به‌ویژه *تفسیر المیزان* را مورد بررسی قرار داده تا با استخراج دیدگاه‌های این شخصیت اسلامی درباره‌ی دانش تفسیر، همانندی‌ها و

ناهمانندی‌های روش تفسیری او را با روش فهم متون برخی هرمنوتیست‌های کلاسیک آشکار نماید. اگرچه پژوهش‌های متعددی در خصوص تفسیر/المیزان صورت گرفته، پژوهشی مقایسه‌ای میان مبانی هرمنوتیکی علامه طباطبایی در تفسیر قرآن، به‌منزله نظریه‌ای سنتی در فهم، با مبانی هرمنوتیکی هرمنوتیست‌های کلاسیک، در دانش تفسیر وجود ندارد. بنابراین آشکار کردن مبانی و خاستگاه نظریه‌ی تفسیری و روش فهم این متفکر و مقایسه‌ی آن با مبانی هرمنوتیکی برخی از هرمنوتیست‌های کلاسیک، هدف این پژوهش می‌باشد.

۲. مفهوم‌شناسی

۱.۲. هرمنوتیک

اصطلاح «هرمنوتیک»^۴ از فعل یونانی در معنای تفسیر کردن، تأویل کردن، به زبان خود برگرداندن و شرح‌دادن گرفته شده است و با «هرمس»، خدای یونانی و پیام‌آور خدایان، ارتباط دارد (۲۰، ص: ۲۳). هرمنوتیک، روش‌شناسی تفسیر متون مقدس است. هرمنوتیک معاصر از آغاز قرن هفدهم میلادی شکل گرفت و قبل از آن، به‌مثابه علم مستقل، معروف نبود. امروزه هرمنوتیک به‌عنوان شاخه‌ای از دانش بشری در خصوص معرفت و فهم و تفسیر می‌باشد. در سیر تحول هرمنوتیک معاصر، سه مرحله درخور توجه است: هرمنوتیک کلاسیک، هرمنوتیک رمانتیک و هرمنوتیک فلسفی که دو مرحله‌ی آخر مربوط به هرمنوتیک مدرن است (۲۲، صص: ۱۰۲).

۲.۲. هرمنوتیک کلاسیک

هرمنوتیک کلاسیک در نهضت اصلاح دینی و رواج پروتستانتیسم شکل گرفت؛ زیرا از نظر این نهضت، دیگر کلیسای روم برای تفسیر کتاب مقدس مرجعیت نداشت. بنابراین ضرورت داشت تا برای تفسیر متون مقدس، روش‌های جدید و معتبری ابداع گردد. از نظر هرمنوتیک کلاسیک، اگر موانع را از سر راه اندیشه و فهم برداریم، فهم ممکن است. منظور از موانع، ابهامات متن است که باید با ابداع قوانین درست فهم متن، آن را از میان برداریم. همچنین هرمنوتیک کلاسیک برای متن، معنای نهایی و معین را می‌پذیرد که همان مراد و مقصود مؤلف یا گوینده است (۱، ص: ۵۲۳). پس می‌توان گفت هرمنوتیک کلاسیک تا حدود زیادی به نگرش سنتی تفسیر در الهیات مسیحی شبیه است؛ چراکه هر دو کار مفسر را آشکار ساختن مراد مؤلف و تبیین ابهامات آن می‌دانند (۱، صص: ۱۰۳-۱۰۴). هرمنوتیک کلاسیک تلاش دارد با استفاده از ضوابط تفسیر و مباحث «دلالت لفظی»، مراد مؤلف و معنای متن را کشف نماید؛ یعنی با استفاده از روش.

۳. فهم و تفسیر قرآن از نظر علامه طباطبایی

علامه اساس تفسیر را پرده‌برداری از مدالیل واژگان و تبیین معنای آن‌ها دانسته و معنای ظاهری الفاظ را که از همان اول از ظاهر کلام معلوم است، تفسیر نمی‌داند؛ چراکه کشف و تبیین در تعریف تفسیر، به وجود درجه‌ای از خفا و پیچیدگی در معنی الفاظ اشاره دارد که می‌بایست از راه تفسیر کشف گردد (۱۱، ج ۱، صص: ۴ و ۵).

علامه در خصوص معنای تفسیر می‌نویسد: تفسیر، روشن‌ساختن مقصود آیات قرآن و کشف مقاصد و مدالیل آن‌هاست (همان، ص: ۴).

همچنین ایشان می‌فرمایند: تفاوت تفسیر و تأویل در آن است که تفسیر بیان معنای لفظی است که تنها یک احتمال در مورد آن می‌رود، در حالی که تأویل ترجیح یکی از احتمالات لفظ است به دلیل (۱۱، ج ۳، ص: ۴۶).

علامه طباطبایی در تعریف فهم می‌فرماید: فهم عبارت است از گونه‌ای اثرپذیری ذهن از خارج، یعنی نقش‌بستن صورت در آن، در این تعریف موضوع فهم، اعم از گفتار یا نوشتار یا اعیان خارجی است (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸). به عبارت دیگر، اساس تفسیر، فهم و درک معنی است. او تمام آیات را برای عموم مردم، فهم عرفی، قابل فهم می‌داند؛ چراکه فهم‌ناپذیر بودن آیات را با صفات قرآن، همانند نور، هدایت و شفا، در تناقض می‌بیند. البته او این فهم را متکی بر عادت و انس دانسته (۱۱، ج ۱، ص: ۱۱) و به‌باور او، تکیه بر این نوع فهم، ما را از رسیدن به مراد الهی باز می‌دارد؛ مثلاً آیه‌ی شریفه‌ی «لیس کمثله شیء» باعث می‌شود که مردم به مصادیق مأنوس به ذهن خود اکتفا نکنند (همان، ص: ۴).

منظور علامه از فهم، فهم تصدیقی است، در مقابل فهم تصویری؛ یعنی فهمی که بتوان آن را به گوینده یا نویسنده‌ی متن نسبت داده و مراد او از کلام شمرد. بنابراین می‌توان گفت مراد از فهم متن دینی از نظر علامه، کشف مراد خداوند و پیامبر (ص) یا دیگر حجت‌های الهی از راه متون معتبر دینی است (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸).

علامه طباطبایی فهم را یکی از انواع ادراک می‌داند (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸) که شامل فهم معنای آیات، حقایق قرآن، معارف دینی و معنای مقصود می‌باشد (۱۱، ج ۱، ص: ۱۶ و ج ۳، ص: ۲۲).

علامه معتقد است که گوینده اولین کسی است که حق تبیین و تفسیر گفتارش را دارد. بنابراین خداوند خود مسئولیت تفسیر سخنانش را دارد: «ثم انّ علینا بیانه» و خداوند این مسؤولیت را بر دوش پیامبر (ص) نهاده است: «و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمه لقوم یؤمنون» (نحل/۶۴).

۴. مبانی هرمنوتیکی قرآن از نظر علامه طباطبایی

در طول زمان، از لغت هرمنوتیک معانی متفاوتی اراده شده است. قدیمی‌ترین معنی این واژه، اصول و مبانی فهم و تفسیر کتاب مقدس است (۶، ص: ۴۶). بعدها دانش هرمنوتیک از دانشی که مخصوص کتاب مقدس باشد، به علم هرمنوتیک به منزله‌ی قواعد کلی تفسیر لغوی فروکاسته شد و کتاب مقدس به مثابه‌ی متونی گشت که ممکن است این اصول در مورد فهم آن‌ها به کار گرفته شود (۶، ص: ۴۸).

از آنجا که اسلام دینی متن‌محور است، فهم دو منبع اصلی آن، یعنی قرآن و حدیث، از تحولات مبانی و مقاصد دانش هرمنوتیک تأثیر می‌پذیرد؛ اما به‌رغم تحولات بزرگ در دانش هرمنوتیک در غرب و تشکیل نحله‌های گوناگون آن، اعم از کلاسیک، فلسفی و انتقادی، در محافل علمی اسلامی، دانشی وجود ندارد که به‌صورت مستقل به بررسی مباحث هرمنوتیکی پرداخته باشد، اگرچه در ضمن علوم چون تفسیر، حدیث، اصول فقه، فلسفه، کلام و ادبیات... مسائلی طرح گردیده که بی‌شبهت به مباحث هرمنوتیکی نیست.

مثلاً علامه طباطبایی علی‌رغم نگارش تفسیری معتبر (*المیزان*)، متنی که به‌روشنی در آن مبانی نظری او درباره‌ی هرمنوتیک و دانش تفسیر قرآن باشد، ارائه نکرده است. با این حال، بررسی و مطالعه‌ی دقیق *تفسیر المیزان* می‌تواند این مبانی را آشکار سازد. برخی از این مبانی عبارت‌اند از:

۴.۱. هماهنگی و انسجام در منابع دینی

از مبانی فهم صحیح قرآن، اصل هماهنگی و انسجام در منابع دینی است؛ مثلاً بر مبنای این اصل، وجود هرگونه ناسازگاری بین دال‌ها و مدارک و اسناد دینی آن‌ها، نشانگر فهم نادرست از منبع دینی است یا حداقل یکی از اطراف تقابل واقعاً منبعی دینی نمی‌باشد. اصل انسجام، دارای دو حوزه است: اول، حوزه‌ی بخشی که رابطه‌ی اجزای هریک از منابع، مثلاً سنت، کتاب، عقل، با دیگر اجزاء همان منبع مورد بررسی قرار می‌گیرد. دوم حوزه‌ی فرابخشی که رابطه‌ی هریک از اطلاعات منابع اصلی دین با اطلاعات دیگر منابع مورد بررسی قرار می‌گیرد، مثلاً داده‌های سنت در مورد یک امر، با داده‌های کتاب در همان امر (۹، ص: ۹۱-۹۲).

۴.۲. امکان فهم ثابت و معتبر از دین

علامه فهم ثابت و یقینی از دین را ممکن می‌داند. این نظر که بر پیش‌فرض‌هایی استوار است: متون دینی دارای معنی نهایی و معلوم هستند که همان مراد جدی شارع است و این معنی نهایی، قابل کشف بوده، مفسر مسئولیت کشف آن را برعهده دارد. او دلالت متن بر معنا را یا به‌صورت ظاهر، یا نص می‌داند. دلالت نص، قطعی است، ولی دلالت ظاهر، ظنی

است که اجمالاً معتبر است، یعنی تاجایی که قرینه و دلیلی برخلاف آن پیدا نشود، معتبر است (۱۳، صص: ۱۸-۳۰). همچنین تفسیر و فهم متن را روشمند و دارای ضوابط خاص می‌داند (۱۳، صص: ۵۳-۵۶). وجود برخی از فهم‌های ثابت دینی از ابتدای ظهور اسلام تاکنون، شاهدی بر درستی وجود فهم ثابت و یقینی از دین است؛ مانند قبول اصل وجود معاد و زندگی اخروی.

۳.۴. تأویل؛ راه فهم باطن قرآن

علامه راه رسیدن به معانی باطنی قرآن را تأویل می‌داند که در انحصار معصومان و راسخان در علم است. البته این تأویل چیزی غیر از تأویل مصطلح و تأویل عرفانی و کلامی است. او می‌نویسد: «تأویل» از قبیل معنایی که مدلول لفظ باشد، نیست. تأویل هر چیزی حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه می‌گیرد و آن چیز به نحوی تحقق‌دهنده و حامل و نشانه‌ی اوست (۱۳، صص: ۳۲-۴۰). تأویل آیات، ناظر به واقعیاتی است که معانی آیات از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد که علم آن نزد خداوند است؛ البته پیامبران هم با شعور ویژه‌ی خود و باتوجه‌به مراتب خود، این حقایق غیرمادی را دریافت می‌نمایند و در دریافت آن، از خطا مصونیت دارند. از نظر علامه، شعور انبیا باطنی است و از سنخ شعور فطری مشترک میان انسان‌ها نیست؛ به همین علت، تا کسی در موقعیت انبیا قرار نگیرد، نمی‌تواند آن‌را درک کند (۱۱، ج ۲، صص: ۱۵۲-۱۵۵).

ایشان پس از نقل آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی واقعه، در این خصوص می‌نویسد: چنان‌که پیداست، آیات کریمه برای قرآن دو مقام اثبات می‌کند: مقام کتاب مکنون که از مسّ هر مس‌کننده‌ای مصون است و مقام تنزیل که برای مردم قابل فهم می‌باشد (۱۳، صص: ۳۲-۴۰). بنابراین مطهرون به دلالت این آیه، حقیقت قرآن را مسّ می‌کنند و به انضمام آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی احزاب: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، که به موجب اخبار متواتر (۳، ج ۳۵، ص: ۲۰۶، ح ۱) در حق اهل بیت پیامبر (ص) نازل شده است، پیامبر اکرم (ص) و خاندان رسالت، از پاک‌شدگان و به تأویل قرآن عالم‌اند (۱۳، ص: ۴۰).

۴.۴. اهمیت سیاق در فهم قرآن

«سیاق» ویژگی خاص برای یک لفظ یا عبارت است که در اثر همراهی با الفاظ و عبارات دیگر برایش ایجاد می‌گردد؛ مثلاً جمله‌ی «اذهب الی البحر» اگر با جمله‌ی «و استمع من علمه باهتمام» بیاید، دارای ویژگی‌ای می‌شود که اگر به تنهایی بیاید، آن‌را ندارد. اگر جمله‌ی اول با جمله‌ی دوم بیاید، منظور، رفتن به نزد دانشمند است و اگر به تنهایی بیاید، به معنی «به سوی دریا برو» است (۱۷، ص: ۵۱).

مبانی نظری فهم قرآن از نظر علامه طباطبایی (ره) و مقایسه‌ی آن با آرای... ۴۱

بزرگ‌ترین شاهد برای فهم صحیح مراد گوینده، سیاق می‌باشد و اگر مفسری به آن توجه نکند، در تفسیر خود خطا کرده، دیگران را به راه نادرست می‌کشاند. آنچه با توجه به سیاق در تفسیر به دست می‌آید، عبارت است از از بین رفتن ابهامات، کمک در انتخاب احتمال صحیح، به یقین رساندن مفسر در مورد نادرست بودن احتمالی که مراد خداوند نیست و تخصیص زدن عام و مطلق (۴، ص: ۷۴).

علامه طباطبایی یکی از نتایج نامیمون بی‌توجهی به سیاق را تفسیر به رأی می‌داند، چراکه معتقد است بی‌توجهی به سیاق، نظم داخلی آیات را برهم می‌زند (۱۱، ج ۳، ص: ۹۴-۹۶).

۴.۵. اعتبار عقل در فهم دین

علامه معتقد است که همه‌ی آیات قرآن برای عقل فهم‌پذیرند. اما آیات قرآن علاوه بر معنایی که عقل قادر به درک آن است، معانی عمیق‌تری هم دارد که به کمک تبیین پیامبر (ص) و ائمه (ع) برای عقل قابل فهم می‌گردد (۱۲، ص: ۲۷، ۳۴، ۴۷ و ۲۰۷).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در موارد زیادی اسباب‌النزول یا روایات تفسیری را چون با عقل سلیم مخالفت داشته‌اند، مردود می‌داند (۱۹، ص: ۵۰۷-۵۱۵). بنابراین اگر ادراک‌های بدیهی عقل را با روش‌های برهانی به کار ببریم، خود منبعی مستقل در فهم برخی از متون دینی می‌باشند. البته عقلی که منبع فهم دین است، عقلی برهانی و فطری است که دارای ارزشی همسان با کتاب و سنت می‌باشد (۲۱، ص: ۴۵-۴۷).

۴.۶. واقع‌نمون بودن زبان دین

علامه به‌طور واضح در خصوص واقع‌نمونی و غیرواقع‌نمونی زبان دین سخن به میان نیاورده است، اما در یک برداشت کلی از نظرات ایشان در خصوص ویژگی‌های زبان قرآن، می‌توان نتیجه گرفت که علامه زبان دین را بالاتر از زبان عرفی دانسته و شامل انشا، اخبار، رمز، تمثیل، کنایه، استعاره، حقیقت و مجاز می‌داند (۱۴).

ایشان می‌فرماید: قرآن ویژگی‌های زیادی برای خود برشمرده است. با بررسی این ویژگی‌ها می‌توان تا حدودی به زبان قرآن پی برد؛ مثلاً قرآن، هم خود روشن است و هم در پرتو معارف الهی، روشن‌کننده‌ی راه دیگران است (۱۱، ج ۱۲، ص: ۷۴). پس نمی‌توان به آن حیرت‌آفرینی، صامت و خاموش بودن و گمراه‌کننده بودن را نسبت داد. یا وقتی قرآن خود را بی‌تناقض و روشن (انعام/۱۵۷) یا فصل الخطاب (طارق/۱۳) می‌نامد، از هرگونه ابهام میرا و خود میزانی برای تمایز حق از باطل است (۱۱، ج ۲۰، ص: ۲۶۱).

علامه طباطبایی ذیل آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی شورا می‌نویسد: چون خداوند «علیّ حکیم» است، با انسان‌ها همانند گفت‌وگوی میان خودشان با یکدیگر سخن می‌گوید (۱۱، ج ۱۸، ص:

۷۴). مثلاً خداوند در قرآن (زخرف/۷۰-۷۱) هم‌زمان با توصیف بهشت به داشتن انواع نهرهای آب، عسل و شراب پاکیزه و انواع میوه‌ها و غذاهای آشنا در نزد مخاطبان اولیه، به‌صورت کلی و بدون تعیین مصداق می‌فرماید: در بهشت هر آنچه دل‌ها بخواهند و دیده‌ها از آن لذت ببرند وجود دارد و این نشان می‌دهد آخرتی که در قرآن توصیف شده‌است فقط مثالی از آخرت و بهشت و دوزخ واقعی است (۱۱، ج ۱۸، ص: ۸۴).

۴.۷. حجیت قول معصومین (ع) در فهم قرآن

علامه بهترین روش فهم قرآن را روش تفسیری قرآن با قرآن می‌داند و پیامبر اکرم (ص) را با دانش بی‌کرانشان، دومین منبع فهم قرآن می‌شناسد. او بیان پیامبر (ص) را حجت و ازبیربرنده‌ی اختلاف، قول فصل و تخلف‌ناپذیر می‌شمارد و آیاتی را که قابل فهم برای همگان نیست، با توسل به پیامبر (ص) تبیین‌پذیر می‌داند (۱۲، ص: ۶۱): «... و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهیم و لعلهم یتفکرون» (نحل/۴۴).

همچنین توجه به متون روایی تفسیری را که از معصومین نقل شده باشند، برای فهم بهتر قرآن و کشف معانی و دلالت‌های جدید آن مفید می‌داند.

المیزان در جاهای زیادی به این رابطه توجه کرده‌است. علامه در *المیزان* گاهی در خصوص روابط معنایی روایات با آیات و گاهی برعکس صحبت کرده‌است؛ یعنی گاهی از روایات برای تعیین دلالت آیات و گاهی بالعکس استفاده نموده و بین آن‌ها روابط متقابل را دیده‌است. مثلاً علامه طباطبایی در بحث روایی در خصوص «فلما قضی» در آیه‌ی «فلما قضی موسی الاجل و سار باهله ءانس من جانب الطور ناراً...» (قصص/۲۹)، «آنگاه که موسی عهد خدمت به پایان رسانید و با اهل بیت خود رو به دیار خویش کرد، آتشی از جانب طور دید...» می‌گوید: با توجه به روایات، مراد طولانی‌ترین مدت بوده‌است که منظور، ده سال خدمت است.

۴.۸. حجیت ظاهر آیات قرآن

اصل، حجیت معنای ظاهر آیات قرآن است، مگر اینکه در کلام، قرینه‌ای یا دلیلی باشد که دلالت کند بر اینکه معنای ظاهری آیه مراد نیست. آیاتی مانند «و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء» (نحل/۸۹) نشان می‌دهد که آیات قرآن مانند سایر کلام‌ها دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آن‌ها با قطع نظر از روایت و مستقلاً حجت است. البته حجیت ظاهر قرآن بر اساس رأی عقلایی است. یعنی هر شخص عاقلی در روابط خود با دیگران و استفاده از الفاظ و کلمات، همان معنای اولی و نزدیک به ذهن را مورد توجه قرار می‌دهد که به آن «اطلاعات ظهور» می‌گویند (۱۰، ج ۱۱، ص: ۸۹). چنان‌که قرآن می‌فرماید: «و هذا کتاب مصدق لسانا عربیا لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین» (احقاف/۱۲).

مبانی نظری فهم قرآن از نظر علامه طباطبایی (ره) و مقایسه‌ی آن با آرای... ۴۳

این مبانی در خصوص فهم قرآن دیدگاهی خاص برای علامه به وجود می‌آورد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. قرآن به‌تنهایی برای شناخت و فهمش کفایت می‌کند و خود، خویش را تبیین و تفسیر می‌نماید (۶، صص: ۵۲-۵۶).

۲. فعالیت‌های تفسیری باید در جهت کشف مراد جدی خداوند صورت گیرد.

۳. از نظر علامه، اگر برای یک متن مرادی معین قائل باشیم، نمی‌توانیم ضوابط تفسیر آن را دائماً تغییر دهیم؛ زیرا به مفاهیم متکثری خواهیم رسید. او برای رسیدن به مراد جدی خداوند، از روش تفسیر قرآن با قرآن استفاده می‌کند. این روش تفسیری منشأ فطری و عقلایی دارد.

۴. فهم آیات قرآن و رسیدن به قصد خداوند مشروط به استفاده از روش‌هایی است که بر اصولی خاص و محکم بنا شده باشند تا از دخالت پیش‌فرض‌ها و افکار مفسر در فهم، جلوگیری شود. در روش تفسیر درست قرآن، همان اصول کلی که در عصر نزول بر فهم مراد قرآن حاکم بوده‌است، باید علی‌رغم تحولات فکری و علوم و فنون و علوم قرآنی، همچنان پابرجا باشد.

۵. قرآن یک کلام به‌هم‌پیوسته است، بنابراین برای تفسیر آن می‌بایست به مجموعه‌ی آیات قرآنی توجه شود و بررسی محدود قرآن، در فهم و تفسیر آن کافی نمی‌باشد (۱۱، ج ۱، صص: ۴-۱۳).

۶. از آنجا که مراد خداوند ثابت و عینی است، امکان داوری میان تفاسیر مختلف وجود دارد (۱۵، صص: ۱۷۶-۱۸۶).

۷. برخی از آیات ظرفیت معانی گوناگون را دارند و برخی صرفاً یک معنای مخصوص را تصریح می‌نمایند (۱۱، ج ۱، ص: ۲۳۴). علامه ظاهر آیات را در فهم مراد خداوند دخیل می‌داند (۱۱، ج ۱، ص: ۹۴). علامه معتقد است که راه دستیابی به معانی باطنی برای همه‌ی مفسران گشوده است و هر مفسرِ راسخ در علم، از طریق تدبر در آیات شریف، می‌تواند به بطون قرآن راه یابد (۱۱، صص: ۲۲-۲۵).

۷. روش تفسیر قرآن از نظر علامه

روش تفسیر علامه در قرآن را «روش تفسیر قرآن با قرآن» می‌نامند. در این روش، قرآن نوعی خطاب لفظی است که با وحی الهی بر پیامبر (ص) الهام گردیده‌است. بنابراین همه‌ی ضوابط زبان و دلالت‌های لفظی بر آن حاکم است. روش قرآن در بیان پیام‌های خود، همان روش زبان عمومی و بر مبنای اصول محاوره‌ی عقلایی است. پس قرآن بر اساس

اسلوب مفاهمی عقلا و عرف عموم مردم نازل گردیده و خداوند، خود، روشی خاص بنا نکرده است و بنابر سبک عقلا، در فهم هر آیه باید از آیات دیگری که از نظر موضوع و محتوا با آن یکسانند، استفاده نمود؛ زیرا قرآن کلامی به هم پیوسته است. تناسب و پیوستگی و هماهنگی مجموعه آیات قرآن کریم به صورتی است که با وجود تنوع و گستردگی موضوعات قرآنی و تدریجی بودن نزول آن در طی ۲۳ سال، در آیات قرآن هیچ تناقضی مشاهده نمی‌شود: «فلا يتدبرون القرآن و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا» (نساء/۸۲).

البته با توجه به برخی روایات، پیوستگی مذکور نه تنها در میان آیات مختلف، بلکه در میان بخش‌های مختلف یک آیه هم وجود دارد (۸، ج ۱، ص: ۱۱). علامه زبان قرآن را یک شبکه‌ی ارتباطی یگانه می‌داند که الفاظ و عبارات و جملات آن در پیوند با همدیگر و مجموعه‌ی شبکه معنا می‌شوند و بین آن‌ها هماهنگی و انسجام برقرار است. قرآن کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدا هستند، به یکدیگر متصل‌اند و هر یک بیانگر دیگری و شاهد بر قصد دیگری است (۱۱، ج ۳، ص: ۷۶).

این انسجام و هماهنگی و پیوستگی بیانی و معنایی قرآن، به سطح ظاهر منحصر نمی‌گردد، بلکه شامل همه‌ی سطوح قرآن است؛ به عبارت دیگر، همان‌گونه که معانی ظاهری با یکدیگر پیوستگی و انسجام دارند، معانی باطنی هم به یکدیگر پیوسته و باهم هماهنگ‌اند. به همین صورت، معانی ظاهری هم با معانی باطنی هماهنگی و پیوستگی دارند. بنابراین، علامه نتیجه می‌گیرد برای تفسیر قرآن لازم است که به مجموعه‌ی آیات قرآنی توجه نمود و بررسی محدود قرآن، در فهم و تفسیر آن کافی نمی‌باشد (همان).

از نظر علامه، قرآن از جهت محتوا و مدلول خود، به گونه‌ای نیست که بتوان با یک فهم متعارف، به باطن و حقیقت آن پی برد؛ زیرا آیات قرآن دارای معانی ظاهری و باطنی است. ظاهر قرآن عبارت است از معنای ظاهری آن که ابتدائاً به نظر می‌رسد و بطن آن معنایی است که در زیر معنای سطحی و ظاهری مخفی است. هر دو، ظاهر و باطن، در طول هم، مراد خداوند را بیان می‌کنند و هر دو از کلام الهی اراده شده‌اند و هیچ‌کدام نافی هم نیستند (۱۱، ج ۳، ص: ۶۴). علامه کافی دانستن فهم متعارف برای درک حقایق قرآن را سبب آشفتنگی ذهن در شناخت آموزه‌های قرآن می‌داند. بنابراین در تفسیر قرآن، فقط به فهم گزاره‌ای اکتفا کردن صحیح نیست؛ بلکه باید از راهی که شارع برای فهم قرآن ارائه داده، یعنی روش قرآن با قرآن نیز استفاده نمود. علامه بی‌توجهی به این روش را سقوط در وادی تفسیر به رأی می‌داند (۱۱، ج ۱، ص: ۱۱). به عبارت دیگر، روش اشتباه در تفسیر قرآن، همان برخورد عرفی با آن است؛ یعنی مفسر برای فهم قرآن فقط به قواعد عربی و عرف

مبانی نظری فهم قرآن از نظر علامه طباطبایی (ره) و مقایسه‌ی آن با آرای ... ۴۵

عقلا اکتفا کند، همان‌گونه که در فهم سایر کتب انجام می‌دهد. از طرف دیگر، او برای آیات قرآن معانی باطنی قائل است که ناقض معنای ظاهری نیستند و فهم آن‌ها مستلزم شهود است (۱۳، ص: ۳۹-۴۰).

روش علامه برای فهم نص، شبیه روش پدیدارشناسان است. او همه‌ی امور خارج از قرآن را به تعلیق درمی‌آورد و به خود قرآن آن‌گونه که هست نگاه می‌کند. ولی این به آن معنی نیست که همه‌ی معانی قرآن از طریق خود قرآن به دست آید و برای رسیدن به معانی طولی بیشتر، هیچ نیازی به رجوع به متون دیگر و زمینه‌های دیگر، مانند متون روایی، نباشد؛ یعنی از گفتار علامه چنین چیزی برداشت نمی‌شود. البته معانی طولی برآمده از قرآن باید شواهدی از قرآن داشته یا حداقل با مجموع آیات موردنظر همخوانی داشته باشد (۱۵، ص: ۴۳۰).

بنابراین وظیفه‌ی مفسر این است که در احادیث پیامبر اکرم (ص) و ائمه‌ی اهل‌بیت (ع) که درباره‌ی تفسیر قرآن وارد شده، مرور و غور کرده با روش ایشان آشنا شود، پس از آن، طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد، به تفسیر قرآن بپردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است آنچه را موافق مضمون آیه است، اخذ نماید (۱۳، ص: ۵۶). پس در نهایت، این قرآن است که خود را تفسیر می‌نماید.

علامه طباطبایی مؤلف‌محور است، آنجا که تفسیر را کشف مقاصد و مدالیل آیات، یعنی مراد خداوند می‌داند (تأویل یا فهم)؛ و متن‌محور است، آنجا که تفسیر را بیان معانی می‌داند (تفسیر) (۱۱، ج ۳، ص: ۷۶). از طرف دیگر، علامه دخالت‌دادن انتظارات نادرست تا سرحد تحمیل معنا و بیان کردن معنایی را که حتی نادرستی آن معلوم است، راز کژفهمی می‌داند (همان، ص: ۷۷). به عبارت دیگر، او تأویل یا فهم قرآن را روشمند می‌بیند.

۷. مبانی هرمنوتیک کلاسیک (کلادنیوس، شلایرماخر و هیرش) در

فهم متن

هرمنوتیک کلاسیک در دنیای مدرن با هدف تنقیح اصول و شیوه‌های فهم متن پدید آمد و سبب تحولات فکری وسیعی گردید. تفسیر و هرمنوتیک قرآن علامه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هرمنوتیک کلاسیک دارد. برای روشن‌شدن مطلب، در اینجا دیدگاه‌های سه هرمنوتیست کلاسیک در خصوص فهم متون موردبررسی قرار می‌گیرد.

۱.۷. کلادنیوس

او پایه‌گذار هرمنوتیک قصد مؤلف و هرمنوتیک کلاسیک است و علم هرمنوتیک را شکل بخشیده است. کلادنیوس تفسیر را درجایی جایز می‌داند که متن غامض بوده و

نیازمند کشف باشد. او معتقد است باید توجه خود را به جملات مبهم معطوف نمود. از نظر او، ابهامی که هرمنوتیک مسئولیت آشکار کردن آن را دارد ابهام به خاطر کاستی اطلاعات مفسر است. بنابراین، تفسیر بیان مفاهیمی است که برای درک تام عبارات مبهم، ضروری است و این مفسر است که فقدان ناشی از کاستی اطلاعات را برای فهم متن جبران می‌کند. از نظر او، همیشه نیاز به تفسیر نیست؛ هر جا که در عبارتی ابهام باشد به آن نیاز پیدا می‌شود و پس از کشف، فهم حاصل شده از متن بیان می‌گردد؛ به عبارت دیگر، نیاز به تفسیر بستگی به آگاهی مستقیم مخاطبان متن دارد. هر چه این آگاهی کمتر باشد، نیاز به هرمنوتیک بیشتر می‌شود. کلادنیوس با آن که به تأثیر پیش‌دانسته‌ها و چشم‌انداز مفسر در فهم اشاره می‌نماید، هرگز به نسبت در فهم معتقد نمی‌شود (ص: ۷۸-۷۹). او هدف از تفسیر را حصول معنای متن یا گفتار، به صورت کامل می‌داند و معنای متن را هم مراد و مقصود نویسنده متن می‌داند. البته مفسر را ملزم به کشف معنای پنهان متن نمی‌کند. بنابراین کلادنیوس مؤلف‌محور می‌باشد. او معنای هر اثر را چیزی می‌داند که مؤلف قصد آن را کرده است و کوشش نموده تا در اثر او آشکار گردد و تأویل در واقع، آشکار نمودن این قصد است که او آن را ممکن می‌داند (ج ۱، ص: ۵۲۳). کلادنیوس هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (ص: ۱۰۵ و ۲۳، ص: ۲۵۵).

۲.۷. شلایرماخر

شلایرماخر بنیان‌گذار هرمنوتیک عام، مؤلف‌محور است. هرمنوتیک شلایرماخر فن فهمیدن هر سخنی در زبان می‌باشد و اختصاص به متنی ویژه ندارد (ص: ۸۸). شلایرماخر هم معنای متن را مراد مؤلف می‌داند. او هم به عدم کفایت قواعد زبانی و دستوری برای حصول فهم و تفسیر متن معتقد است، ولی مفسر را موظف به کشف معنای پنهانی می‌داند (ص: ۹۰ و ۹۱). مبانی شلایرماخر در روش تفسیر دستوری، بر اساس خصوصیت زبانی حاکم بر یک فرهنگ، و هم در تفسیر فنی معنای متن، با توجه به ویژگی‌های فردی مؤلف، و هم اعتقاد به دور هرمنوتیکی میان عناصر یک متن از یک طرف و عناصر و کل متن، از طرف دیگر است (ص: ۱۶، ص: ۵۱). دور هرمنوتیکی شلایرماخر صرفاً «به نقش روابط درونی متن» در فهم تکیه دارد. دیگر این که شلایرماخر هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (ص: ۱۰۵ و ۲۳، ص: ۲۵۵).

۳.۷. هیرش

هیرش مؤلف‌محور است. او وقتی از مهارت تشریحی صحبت می‌کند، این مهارت را مهارت فهمی می‌نامد. به عبارت دیگر، وقتی مفسر به فهم معانی واژگان که مراد نویسنده یا گوینده است رسید، در صورت بیان و شرح آنچه که فهمیده، از قلمرو فهم به قلمرو تفسیر درآمده است؛ یعنی او تفسیر را معنای لغوی جمله‌ها و واژگان می‌داند که به آن «مهارت تشریحی» می‌گوید و فهم را برای «مهارت فهمی» به کار می‌برد. هیرش هر متن را دارای یک معنای لفظی و یک معناداری می‌داند. معنای لفظی با تحلیل لغوی به دست می‌آید و معناداری همان معنای لفظ در امروز می‌باشد که فهم و تفسیر، در واقع همین معنای لفظی و معناداری، همان نقد و قضاوت می‌باشد. هیرش موضوع فهم و تفسیر را معنا و موضوع قضاوت و نقد را دلالت می‌داند (۱۶، ص: ۱۱۷).

به عبارت دیگر، او معنای متن را ثابت و متعین می‌داند که همان مراد مؤلف است. یعنی متن دارای هویت است که قائم به خود می‌باشد و این هویت تغییرناپذیر بوده، از یک دوره به دوره‌ی دیگر ثابت می‌ماند. او معتقد است که با پذیرش امکان تغییر معنا، هیچ معیاری برای مشخص کردن معنای واقعی یا غیرواقعی متن در دست نداریم (همان، صص: ۳۴۷ و ۳۴۸). هیرش هم مانند علامه، هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (۱۸، ص: ۱۰۵ و ۲۳، ص: ۲۵۵).

۸. تفاوت‌ها و شباهت‌های مبانی فهم متون از نظر علامه و

هرمنوتیست‌های کلاسیک

۸.۱. شباهت‌ها

الف. کلادنیوس: علامه و کلادنیوس هر دو بر نیت و قصد مؤلف در کشف مراد متن اعتقاد داشته‌اند (۲۰، ص: ۷۲)؛ یعنی علامه نیز مؤلف‌محور است (۱۱، ج ۳، ص: ۷۶)، تفسیر را برای فهم مراد مؤلف ضروری می‌داند و تفسیر را در جایی جایز می‌داند که متن غامض و نیازمند کشف باشد (۱۱، ج ۱، صص: ۴ و ۵). همچنین علامه معنای متن را مراد جدی مؤلف می‌داند (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸). کلادنیوس مانند علامه، هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (۱۸، ص: ۱۰۵ و ۲۳، ص: ۲۵۵). این امور نظریات آنان را در مقوله‌ی فهم به هم نزدیک می‌گرداند. از نظر نگارنده، مؤلف‌محوری علامه طباطبایی بیشتر مشابه با مؤلف‌محوری مارتین کلادنیوس است.

ب. شلایرماخر: علامه تفسیر را برای فهم مراد مؤلف ضروری می‌داند (۱۱، ج ۱، صص: ۴ و ۵)؛ بنابراین علامه هم همانند شلایرماخر، مؤلف‌محور است (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸) و معنای متن را مراد جدی مؤلف می‌داند (همان). علامه نیز وظیفه‌ی مفسر را درک مراد مؤلف دانسته است (۱۳، صص: ۳۲ - ۴۰). شلایرماخر تا حدودی تلقی‌ای شبیه اصول تفسیر قرآن به قرآن در نزد علامه دارد. مبانی شلایرماخر در روش تفسیر دستوری، بر اساس خصوصیت زبانی حاکم بر یک فرهنگ، و هم در تفسیر فنی معنای متن، باتوجه به ویژگی‌های فردی مؤلف و هم اعتقاد به دور هرمنوتیکی میان عناصر یک متن از یک‌طرف و عناصر و کل متن از طرف دیگر (۱۶، ص: ۵۱)، انگاره‌ی او را مشابه مبانی تفسیر قرآن با قرآن می‌نماید؛ چراکه هر دو، فهم مقاصد مؤلف را در بررسی عناصر مختلف متن می‌بینند، مخصوصاً آن قسمت‌هایی از متن که بر یک موضوع دلالت دارند. در روش تفسیر قرآن با قرآن نیز هرچند از قواعد زبان حاکم بر قرآن (زبان عربی) به فهم آموزه‌هایی از قرآن می‌رسند، جهت دستیابی به مراتب بالاتر فهم، از طریق معرفت شهودی و ارتباط خواننده و خالق متن استفاده می‌شود: «لایمسه الا المطهرون» (واقعه/۵۹) که می‌تواند به روش روان‌شناختی شلایرماخر مشابهت داشته باشد. دیگر اینکه شلایرماخر نیز مانند علامه، هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (۱۸، ص: ۱۰۵ و ۲۳، ص: ۲۵۵). این امور، نظریات آنان را در مقوله‌ی فهم، به هم نزدیک می‌گرداند.

ج. هیرش: علامه تفسیر را برای فهم مراد مؤلف، ضروری می‌داند. او همانند هیرش موضوع فهم را معانی واژگان و جملات متن می‌داند و موضوع تفسیر را معنای متن عنوان می‌نماید (۱۱، ج ۳، ص: ۴۶). علامه نیز مؤلف‌محور است (همان، ص: ۷۶) و معنای متن را مراد جدی مؤلف می‌داند (۱۱، ج ۲، ص: ۲۴۸). هیرش مانند علامه، هرمنوتیک را دارای قواعدی روشمند می‌داند که مفسر را به فهم صحیح از متن نائل می‌گرداند (همان). این امور نظریات آنان را در مقوله‌ی فهم، به هم نزدیک می‌گرداند.

۲.۸. تفاوت‌ها

الف. کلادنیوس: اگرچه علامه وظیفه‌ی مفسر را درک مراد مؤلف دانسته که قابل دسترس است، درخصوص فهم قرآن، به معانی باطنی درطول معانی ظاهری قائل است و درک معانی پنهان و باطنی قرآن را در انحصار معصومین و راسخون در علم قرار می‌دهد (۱۳، صص: ۳۲ - ۴۰).

ب. شلایرماخر: تفسیر در نظر علامه فقط برای قرآن زبیده است و هرمنوتیک خاص کتاب مقدس است و درمورد سایر متون مفهومی ندارد (۲۰، ص: ۸۸). درحالی که از نظر

شلایرماخر، هرمنوتیک عام است و همه‌ی متون را دربرمی‌گیرد. در روش تفسیری قرآن با قرآن، جنبه‌ی سلبی بیشتری مشاهده می‌گردد؛ یعنی رجوع به بیرون از متن را در تفسیر قرآن منع می‌نماید، ولی دور هرمنوتیکی صرفاً «به نقش روابط درونی متن» در فهم تکیه دارد؛ به عبارت دیگر، نظریه‌ی تفسیر قرآن با قرآن، عکس‌العمل علامه نسبت به تفاسیر علمی، عرفانی، روایی و عقلی بوده است و توجه به روابط درونی قرآن در تفسیر، در تقابل با این روش‌ها صورت گرفته است. افزون‌برآن، علامه این روش را «در کشف معانی باطنی» هم به کار می‌گیرد که دور هرمنوتیکی از کشف این نوع معانی ناتوان است و این نشانگر امتیاز منحصربه‌فرد قرآن است (۱۵، صص: ۴۳۴-۴۳۵). دیگر این که اگرچه علامه هم وظیفه‌ی مفسر را درک مراد مؤلف دانسته که قابل دسترسی است، درخصوص فهم قرآن، به معانی باطنی، در طول معانی ظاهری قائل است و درک معانی پنهان و باطنی قرآن را در انحصار معصومین و راسخون در علم قرار می‌دهد (۱۳، صص: ۳۲-۴۰).

ج. هیرش: هیرش برای متن، قائل به معناداری است، ولی آن را به معنای تشریح متن به زبان امروز می‌داند و غیر آن، معنای دیگری برای متن نمی‌شناسد. درحالی که علامه قرآن را دارای معانی باطنی در طول معانی ظاهری دانسته و فهم آن را در انحصار معصومین و راسخون در علم می‌داند (تأویل).

باتوجه به دیدگاه‌های علامه، کلادنیوس، شلایرماخر و هیرش درخصوص فهم، باید گفت این دیدگاه‌ها در مقابل دیدگاه کسانی قرار می‌گیرد که متن دین را قرائت‌پذیر می‌دانند؛ یعنی برای آن تعین معنایی قائل نیستند و آن را دارای تفسیر عینی و نهایی نمی‌دانند و حتی برای دین، قرائت‌های متناقض را هم می‌پذیرند. مثلاً عبدالکریم سروش (۱۸، صص ۱۰۰-۱۰۱) مجتهد شبستری (همان، ص: ۲۷۶) چنین می‌اندیشند، درحالی که عقل بر اساس براهین و شواهد آشکار، قرائت‌پذیری متن وحیانی را ابطال نموده و فهم‌پذیری دین را اثبات می‌نماید.

۹. نتیجه‌گیری

علامه طباطبایی باتوجه به مبانی فهم خود که از بینش قرآنی او ناشی می‌گردد، هرمنوتیک خاصی برای قرآن دارد. برخی از این مبانی عبارت‌اند از: قرآن وحی الهی است، پس خداوند شایسته‌ترین مفسر آن می‌باشد. هدف از فهم قرآن، همان فهم مراد خداوند می‌باشد. قرآن معنای معین و قابل فهم دارد. علامه مؤلف‌محور است. او معتقد است برای فهم قرآن باید از همان اصولی استفاده کرد که در عصر نزول حاکم بوده است. قرآن از نظر محتوا و مدلول خود، چنان نیست که بتوان با یک فهم متعارف به

حقیقت آن رسید. توجه به روش توصیه‌شده توسط شارع در فهم قرآن ضروری است. قرآن پیام‌های خود را با روش زبان عمومی و بر اساس اصول محاوره‌ی عقلایی بیان می‌فرماید. معانی لفظی و باطنی در طول هم هستند و هر دو مراد خداوند می‌باشند. همه‌ی آیات قرآن یک کلام پیوسته و منسجم است؛ پس برای فهم صحیح آن، باید هر آیه را با آیات دیگری که از نظر موضوع و محتوا با آن یکسان است تفسیر نمود، در غیر این صورت، تفسیر به رأی صورت می‌گیرد.

از سوی دیگر، هرمنوتیک کلاسیک که در دنیای مدرن با هدف تنقیح اصول و شیوه‌های فهم متن پدید آمده و سبب تحولات فکری وسیعی گردیده است، علی‌رغم تفاوت با نظریه‌ی تفسیری علامه، شباهت‌هایی هم با آن دارد؛ مثلاً دانشمندانی چون جان مارتین کلاونیوس، پایه‌گذار هرمنوتیک قصد مؤلف و هرمنوتیک کلاسیک که علم هرمنوتیک را شکل بخشید؛ شلایرماخر، بنیان‌گذار هرمنوتیک عام، و اریک هیرش، همگی بر نیت و قصد مؤلف در کشف مراد متن اعتقاد داشته‌اند که این امر نظریات این دانشمندان را که کشف نیت مؤلف را همان فهم می‌دانستند، با دیدگاه علامه در مقوله‌ی فهم قرآن نزدیک می‌گرداند. از نظر نگارنده، نظریه‌ی «تفسیر قرآن با قرآن» علامه، علی‌رغم برخی تفاوت‌ها، با آرای هرمنوتیک کلاسیک شباهت زیادی دارد. از موارد تشابه و اختلاف در مبانی تفسیر قرآن علامه و مبانی هرمنوتیک کلاسیک، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱.۹. شباهت

۱.۱.۹. شباهت‌های عمومی: ممکن بودن فهم و تفسیر؛ ۲. مؤلف‌محور بودن همگی؛ ۳. اعتقاد به داشتن معنای نهایی برای متن؛ ۴. وجود ضوابط و معیار برای تفسیر؛ ۵. روشمندی و روش‌گرایی؛ ۶. تعیین معنا؛ ۷. اعتقاد به وابسته بودن متن به مؤلف و استقلال از خواننده؛ ۸. گذر همگی از تاریخ‌مندی فهم؛ ۹. پیروی از قواعد عمومی فهم؛ ۱۰. توجه همگی به زبان متن توجه؛ ۱۱. توجه به قرائن؛ ۱۲. تلاش همگی در عدم تأثیر پیش‌فرض‌ها بر فهم متن.

۲.۱.۹. شباهت‌های اختصاصی: ۱. مؤلف‌محوری علامه طباطبایی بیشتر مشابه با مؤلف‌محوری مارتین کلاونیوس است.

۲. دور هرمنوتیکی شلایرماخر، تا حدودی با اصول تفسیر «قرآن با قرآن» علامه مشابه است.

۳. علامه و هیرش هر دو، موضوع فهم را معانی واژگان و جملات متن دانسته و موضوع تفسیر را معنای متن عنوان می‌نمایند.

۲.۹. تفاوت

۱. اگرچه علامه نیز مانند کلادنیوس وظیفه‌ی مفسر را درک مراد مؤلف دانسته که قابل دسترسی است، ولی در خصوص فهم قرآن، به معانی باطنی در طول معانی ظاهری قائل است و درک معانی پنهان و باطنی قرآن را در انحصار معصومین و راسخون در علم قرار می‌دهد.

۲. در دور هرمنوتیکی روش تفسیری «قرآن با قرآن» علامه، جنبه‌ی سلبی بیشتری از دور هرمنوتیکی شلایرماخر مشاهده می‌گردد.

۳. علامه دور هرمنوتیکی را «در کشف معانی باطنی» هم به کار می‌گیرد که دور هرمنوتیکی شلایرماخر از کشف این نوع معانی ناتوان است.

۴. شلایرماخر هرمنوتیک را عام می‌داند، درحالی‌که علامه آن را مختص کتاب مقدس می‌پندارد.

۵. هیرش قائل به معناداری متن است، ولی آن را به معنای تشریح متن به زبان امروز می‌داند و غیر آن معنای دیگری برای متن نمی‌شناسد، درحالی‌که علامه قرآن را دارای معانی باطنی در طول معانی ظاهری دانسته و فهم آن را در انحصار مصومین و راسخون در علم قرار می‌دهد.

یادداشت‌ها

1. John Martin Kladyvys
2. Schleiermacher
3. Eric Hirsch
4. Hermeneutic

منابع

۱. احمدی، بابک، (۱۳۸۵)، ساختار و تأویل متن، تهران: نشر مرکز.
۲. بابایی و همکاران، علی اکبر، (۱۳۷۹)، روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. حیدری فر، مجید، (۱۳۹۲)، مهندسی فهم و تفسیر قرآن، پژوهشی نو در روش‌شناسی ترتیبی و موضوعی قرآن کریم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم.
۴. ربانی، علی، (۱۳۸۳)، هرمنوتیک و منطق فهم دین، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۵. ریخته‌گران، محمد رضا، (۱۳۷۸)، منطق و مبحث علم هرمنوتیک، تهران: کنگره.
۶. سعیدی روشن، محمد باقر، (۱۳۹۳)، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی آن، ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ناشر همکار: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی، چاپ ششم.
۷. سلمی سمرقندی، ابو نصر محمد بن مسعود بن عیاش، بی تا، تفسیر عیاشی، با تحقیق و تصحیح عربی سید هاشم رسول محلاتی و با مقدمه‌ی علامه طباطبایی، تهران: انتشارات مکتبه الاسلامیه.

۸. شاکرین، حمید رضا، (۱۳۹۰)، *مبانی و پیش‌انگارهای فهم دین*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۹. صدر، سید محمد باقر، *دروس فی علم الاصول*، المجلد الاول، دار الکتب اللبنانی لبنان، سایت

کتابخانه‌ی دیجیتال تبیان: [library . tebyan. Net](http://library.tebyan.Net).

۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، جلد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۱۲ و ۱۳، بیروت: مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات.

۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۲)، *تفکر در قرآن*، ترجمه‌ی حائری تهرانی، مهدی، تهران: مؤسسه‌ی دین و دانش.

۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۳)، *قرآن در اسلام*، دارالکتب الاسلامیه.

۱۳. عنایتی راد، محمد جواد، بهار و تابستان (۱۳۷۶)، «زبان‌شناسی دین در نگاه المیزان»، شماره

۹-۱۰، فصلنامه پژوهشی قرآن، ویژه تفسیر المیزان، ص ۲۸ تا ۵۳.

۱۴. قائمی‌نیا، علیرضا، (۱۳۹۳)، *بیولوژی نص نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن*، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ دوم.

۱۵. کوزنز هوی، دیوید، (۱۳۷۸)، *حلقه انتقادی*، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: روشنگران و مطالعات زمان.

۱۶. گرامی، محمد علی، (۱۳۸۳)، *شناخت قرآن*، قم: مؤسسه فرهنگ منہاج.

۱۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۳۷۹)، *بحار الانوار*، قم: دارالفقه للطباعه و النشر.

۱۸. نصری، عبدالله، (۱۳۸۷)، *گفتمان مدرنیته*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۹. نفیسی، شادی، (۱۳۸۴)، *روش‌شناسی و نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در المیزان*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۲۰. واعظی، احمد، (۱۳۸۶)، *درآمدی بر هرمنوتیک*، چ ۴، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۲۱. یوسفیان و شریفی، حسن، احمد حسین، (۱۳۸۵)، *عقل و وحی*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی.

22. Eliade, Mircea, (1987), "Hermeneutics", *The Encyclopedia of Religion*, Volume 6.

23. Muller, Kurt, (1986), *The Hermeneutics Reader*, Volume 1, Basil: Black Well.

24. Hirsch, Eric, (1965), *Validity in Interpretation*, New Haven: Yale University Press.